



درس خارج اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۲۶ / فروردین / ۱۳۹۸

موضوع کلی: اوامر

موضوع جزئی: وجوب تخییری - پاسخ به اشکالات قول پنجم (اشکال دوم و چهارم)

مصادف با: ۹ شعبان ۱۴۴۰

جلسه: ۹۶

سال دهم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه بحث گذشته

در مورد واجب تخییری بیان شد که یک نظر این است که متعلق وجوب تخییری «فرد مردد» یا «فرد علی البدل» است. اشکالاتی نسبت به تعلق وجوب به «فرد مردد» یا «فرد علی البدل» مطرح شده است که برخی از بزرگان در صدد پاسخ به این اشکالات بر آمدند. بعضی از بزرگان با بیان دو مقدمه سعی کردند به این اشکالات جواب دهند. آن دو مقدمه عبارت بود از اینکه:

۱. درست است که «فرد مردد» یا «فرد علی البدل»، «لا واقع له فی الخارج» ولی خود این مفهوم معین است.
 ۲. صفات نفسانی مثل علم اساساً به خارجیات متعلق نمی‌شود، بلکه معروض این صفات در افق نفس تحقق پیدا می‌کند. زیرا اگر غیر از این باشد لازم می‌آید که خارج انقلاب به ذهن پیدا کند و ذهن انقلاب به خارج و این خلاف فرض است.
- با استفاده از این دو مقدمه اشکال اول و سوم پاسخ داده شد. منتهی اشکال دوم که محقق خراسانی بیان آن را کردند به آخر موکول کردیم و اشکال چهارم نیز در این جلسه مورد بررسی قرار می‌گیرد.

پاسخ به اشکال چهارم

اشکالی که محقق اصفهانی مطرح کردند این بود که اگر بحث به فرد مردد متعلق شود، لازم می‌آید آنچه که معین است منقلب به مردد شود و آنچه که مردد است منقلب به معین شود. منظور از معین خود بحث است، بحث یک امر معین است ولی اگر بخواهد به مردد متعلق شود لازمه‌اش این است که چیزی که معین است انقلاب پیدا کند به مردد یا چیزی که مردد است انقلاب به معین پیدا کند. زیرا فرض این است که متعلق بحث «فرد مردد» است، اگر قرار باشد این بحث به آن تعلق گیرد این متعلق که همان «فرد مردد» است تبدیل شود به معین و هر دو این‌ها خلاف فرض و محال است.

در جلسه قبل در مقدمه اول گفته شد که مفهوم مردد، مرددٌ بالحمل الاولی و معینٌ بالحمل الشایع است. یعنی مفهوم مردد خودش یک مصداقی از یک مفهوم معین است، درست است که می‌گوییم: «فرد مردد» یا «فرد علی البدل»، «این» یا «آن» ولی خود این «فرد مردد» در ذهن مفهومی است که تعیین دارد و دیگر این مفهوم مردد نیست، «احدهما لا بعینه» یا «فرد مردد» یا «فرد علی البدل» بالاخره یک مفهومی دارد، این مفهوم خودش معین است، خود این مفهوم مردد نیست.

حال اگر مفهوم «فرد مردد» یا «فرد علی البدل» را مفهومی دانستیم که فی نفسه متعین است، اگر بحث به آن تعلق بگیرد دیگر «انقلاب المعین مردد» پیش نمی‌آید. به چه دلیل چیزی که بحث و امر به آن تعلق گرفته است و فرض این است که متعلق بحث خودش دارای یک تعیین و تقرری است، «انقلاب معین مردد» پیش بیاید؟ فرض این است که امر می‌خواهد متعلق به «فرد مردد»

یا «فرد علی البدل» شود؛ معنای واجب تخییری همین است. مولا امر می‌کند به «هذا» یا «ذاك»، امر به «این» یا «آن» است و ما گفتیم که «این» یا «آن» یک مفهوم است. «فرد مردد» یعنی «این» یا «آن»، این مفهوم در ذهن تعیین دارد و امر به این متعلق شده است، امر و بعث که خودش معلوم و معین است، متعلقش هم که طبق مقدمه اول یک مفهوم متعین فی نفسه است، پس کجا «انقلاب المعین مرددا» پیش آمد؟ اگر متعلق بعث و متعلق امر تعینی در ذهن نداشت این اشکال وارد بود، اما امر به چیزی که خودش متعین است متعلق شده است. به تعبیر دیگر فرض این است که «فرد مردد» خودش فی الواقع در ذهن مردد نیست و تعیین دارد و امر متعلق شده به یک مفهوم معین. «پس انقلاب معین مرددا» پیش نمی‌آید، چیزی که معین است مبدل به مردد نمی‌شود.

در «انقلاب المعین مرددا» منظور از «معین» اول امر و بعث است و منظور از «مرددا» متعلقش است. اگر قرار باشد امر که چیزی معلوم و معین است به چیزی مردد متعلق شود، باعث می‌شود خودش هم مردد شود، امر اگر به چیز نامعلوم مردد متعلق شود خودش هم تبدیل می‌شود به یک چیز مردد و این محال است. اگر گفتیم متعلق امر متعین است و در ذهن معین است پس در واقع امر متعلق به چیزی که معلوم و معین است متعلق شده است. وقتی خود متعلق در ذهن معین باشد، باعث ایجاد مشکل در امر و بعث نمی‌شود، لذا «انقلاب المعین مرددا» پیش نمی‌آید، شیء معین مبدل به شیء مردد نمی‌شود، زیرا مردد نیست، مفهوم «احدهما» و مفهوم «فرد مردد» یا «فرد علی البدل» خودش فی الواقع مردد نیست، بلکه یک امر معلوم و معین است. لذا اگر امر که معلوم و معین است، بعث که معین است، به چیزی که آن هم معین است متعلق شود چه مشکلی پیش می‌آید؟

پس «انقلاب المعین مرددا» پیش نمی‌آید. «انقلاب المعین مرددا» هم پیش نمی‌آید.

پاسخ به اشکال دوم

اشکال دوم این بود که درست است که صفات اعتباری و امور اعتباری می‌توانند به فرد مردد متعلق شوند، یعنی آنچه که شیخ انصاری گفته درست است. شیخ انصاری در پاسخ به اشکال در مورد «صاع من صبره» فرمود: مسئله امتناع تعلق ملکیت و بیع به «صاع من صبره» مشکل مهمی نیست، زیرا اینکه شما گفتید که «فرد مردد» یا «فرد علی البدل»، «لاوجود له فی الخارج» در مورد امور حقیقی درست است، اما در مورد امر اعتباری مشکلی درست نمی‌کند، چه اشکالی دارد ملکیت که از امور اعتباری است متعلق به فرد مردد شود زیرا اعتبار ذاتا «خفیف المؤمنه» است. اعتبار خیلی قید و بند ندارد و امرش به دست معتبر است و هر طور که بخواهد اعتبار می‌کند. این یک امر حقیقی نیست که برای ما درد سر ایجاد کند.

کأنه محقق خراسانی می‌فرماید: درست است که امر اعتباری یا به تعبیر دیگر صفات اعتباریه می‌توانند به فرد مردد متعلق شوند و ما حتی بالاتر را ادعا می‌کنیم که صفات حقیقی هم بعضا می‌توانند به فرد مردد متعلق شوند، مثل علم. حقیقت علم اجمالی چیست؟ علم اجمالی به چه چیزی متعلق شده است؟ به نجاست «هذا الاناء او ذاك الاناء»، علم اجمالی علم است، صفت حقیقی است که در افق نفس انسان موجود است اما متعلق به یک فرد مردد شده است، مگر امکان ندارد؟ ما این مطلب را قبول داریم ولی مشکل را با این راه حل نمی‌توانیم حل کنیم، زیرا یک مانع جدی وجود دارد و آن عبارت است از اینکه بعث و امر که از امور اعتباری هستند، امکان تعلقشان به فرد مردد وجود ندارد. امر که همان هل دادن اعتباری است و تحریک کردن و ایجاد داعی در مکلف است، برای اینکه عمل را بر طبق خواسته شخص دستور دهنده اتیان کند، نمی‌تواند متعلق به فرد مردد شود، زیرا لازمه‌اش این است که بگوییم: اساسا اراده و خواست و تصمیم و عزم متعلق شده به «فرد مردد» در حالیکه اراده به عنوان یک امر واقعی به فرد مردد متعلق شده.

بالاخره اراده یا به این کار است یا به آن کار. نمی شود اراده در من شکل بگیرد در حالیکه معلوم نباشد به این کار است یا به آن کار. چه بسا مهمترین اشکال از بین این اشکالات چهارگانه همین اشکال است.

بالاخره بعث و تحریک به چه چیزی صورت گرفته است؟ مولایی به عبدش امر کرده که یا برو نان بخر یا آب تهیه کن. بالاخره امر کرده است. متعلق امر نیز «احدهما» است، «فرد مردد» است، این بعث یک امر اعتباری است ولی این امر اعتباری برای تحریک عبد به سوی این است که خواسته من دستور دهنده را اتیان کند، اما اراده و خواست به کدام یک تعلق گرفته است؟ اراده متعلق می شود به خارجیات. آن وقت اگر فرد مردد باشد آیا قابلیت تحریک وجود دارد آیا می توان او را تحریک به سوی مردد لا بعینه کرد؟ امکان تحریک به سوی فرد مردد وجود دارد یا خیر؟

بله، امر و دستور دادن برای این است که عبد تحریک شود به سوی اتیان عمل و مأموریه، کسی که امر می کند، قصدش این است که شخص مأمور با این دستور تحریک و برانگیخته شود تا آن کار را مطابق آنچه خواست و قصد دستور دهنده است انجام دهد. اما اینجا بعث و تحریک کردن یا به تعبیر دیگر ایجاد داعی در مأموریه دو صورت انجام می شود:

۱. گاهی دستور دهنده شخص مأمور را تحریک می کند به سوی خواسته خودش، به جمیع خصوصیات و قیود. یعنی خواسته و اراده او متعلق می شود به یک فرد معین و عبد را تحریک می کند که این خواسته را با جمیع خصوصیات انجام دهد. مثلاً می گوید: «اذهب السوق و اشتر اللحم» برو بازار و گوشت بخر. این جا با این امر عبد را تحریک می کند به سوی متعلق این بعث و امر و عبد را تحریک می کند به سوی خواسته خودش، این امر را با جمیع خصوصیات بیان می کند.

۲. گاهی دستور دهنده عبد را تحریک می کند به سوی خواسته خودش ولو اینکه همه خصوصیات بیان نمی شود، اما غرض مولا در واقع این است که او را از اینجا تکان دهد. غرضش این است که او را اجمالاً به سوی یکی از این دو کار سوق دهد. اینجا نیز خاصیت تحریک خاصیت دعوت و خاصیت برانگیختگی وجود دارد، منتهی متعلق این بعث و امر و تکلیف با جمیع خصوصیات بیان نشده است، بلکه فی الجمله بیان شده است.

در واقع وقتی «فرد مردد» یا «فرد علی البدل» متعلق تکلیف قرار می گیرد داعویت و محرکیت قطعاً وجود دارد، یعنی اگر مولا به عبدش بگوید: «ادخل السوق و اشتر اللحم او الماء» خاصیت محرکیت در این امر وجود دارد و عبد را از جایش تکان می دهد و او را به حرکت در می آورد و در او ایجاد داعی و انگیزه می کند و او را حرکت می دهد به سمت بازار منتهی عبد از این تکلیف منبعث می شود و یکی از این دو را انجام می دهد. هر یک از این دو خواسته که باشد، خواسته مولا انجام شده. اینکه مولا چرا این کار را خواسته به خودش مربوط است و ما کاری به آن نداریم. به هر حال مصلحتی داشته، یا مصلحت تسهیل است یا تضییق، اما مهم این بود که عبد از اینجا تکان بخورد، چه ما مصلحت را در اصل امر و انشاء بدانیم و چه مصلحت را در متعلق و چه مصلحت در این تردید باشد. می خواهیم ببینیم این دستور دادن که مسلم به صورت تخییری وارد شده است حقیقتش چیست و الا در اصل اینکه مولا چنین دستوری به صورت تخییری داده تردیدی نیست. می خواهیم ببینیم حقیقت این بعث و امر به دو چیز به صورت تخییری برای چیست؟

می گوییم: بالاخره هیچ امتناعی ندارد که مولایی اینگونه امر کند، اینکه محقق خراسانی فرموده امر به فرد مردد ممتنع است و نمی شود بعث به «فرد مردد» یا «فرد علی البدل» متعلق شود زیرا بعث برای ایجاد داعی است و مکلف را تحریک می کند به سوی

عمل به آنچه که مولا خواسته. در واقع می‌خواهد مکلف را وادار کند که با اراده خودش کاری را انجام دهد. حال اراده عبد به چه چیزی تعلق بگیرد؟ به «فرد مردد» که نمی‌شود زیرا «فرد مردد» یا «فرد علی البدل» در خارج وجود ندارد.

ولی این اشکال محقق خراسانی وارد نیست. زیرا لازم نیست که اراده عبد به احدهما بعینه متعلق شود. اینجا امر از ناحیه مولا صورت گرفته است و محرکیت و داعویت نیز در آن وجود دارد. بالاخره عبد را از جایش تکان می‌دهد و می‌رود که خواسته مولا را عن اختیار انجام دهد. ولی اراده عبد لازم نیست به یک شیء معین با تمام قیود و خصوصیات متعلق شود بلکه می‌تواند به یکی از این دو رو بیاورد.

پس تکلیف به فرد مردد هیچ محذوری ندارد، عبد برای انجام خواسته مولا به «این» یا «آن» عمل می‌کند، «این» یا «آن» یک مفهوم مردد است ولی تعلق تکلیف به این محذوری ندارد، زیرا «این» یا «آن» در ذهن یک مفهوم معین است، مردد نیست و در عین حال درست است که در واقع چیزی به نام «فرد مردد» یا «فرد علی البدل» نداریم ولی بالاخره عبد در مقام عمل دعوت می‌شود به اتیان «این» یا اتیان «آن» و به نظر می‌رسد هیچ محذوری اینجا وجود ندارد.

سوال:

استاد: محقق خراسانی حرفشان این است که تعلق تکلیف و بعث به فرد مردد ممتنع است. یک خصوصیتی دارد که نمی‌گذارد بعث به فرد مردد متعلق شود، زیرا بعث به معنای ایجاد داعی و تحریک است و «فرد مردد»، «لاوجود له فی الواقع»، «لاواقع له» که بخواهد متعلق بعث و امر باشد.

محقق خراسانی می‌گوید: بعث و اراده به خارجیات متعلق می‌شود، اگر بخواهد به «فرد مردد» یا «فرد علی البدل» متعلق شود اصلاً قابلیت تحریک ندارد، اصلاً نمی‌تواند محرک باشد، تنها در صورتی می‌تواند بعث و امر محرکیت داشته باشد که متعلقش معین باشد، اگر مردد باشد اصلاً داعویت ندارد.

پاسخ این است که محرکیت دارد، لازم نیست محرکیت به سوی متعلقش با تمام قیود و خصوصیات باشد، می‌تواند محرک به سوی «فرد مردد» یا «فرد علی البدل» باشد، به این بیان که او را از جایش حرکت می‌دهد، او را به سوی یکی از این دو سوق می‌دهد، به نحوی که اگر این بعث و امر نبود این عبد از جایش تکان نمی‌خورد، از شما سؤال می‌کنم، بین امر مردد و امر نکردن هیچ فرقی نیست؟ اگر مولا به عبدش بگوید: برو بازار یا این را بخر یا آن را بخر، عبد تکان نمی‌خورد؟ مسلم تکان می‌خورد به چه دلیل محقق خراسانی ادعا می‌کند که این امر محرکیت ندارد.

بحث جلسه آینده

دو مطلب باقی مانده است. اشکالی که ما باید جواب دهیم و یک مسئله این که استدلال محقق نایینی بر همین مدعا واقعا با آنچه که بعضی از بزرگان کرده‌اند تطابق دارد یا خیر؟

«والحمد لله رب العالمین»